

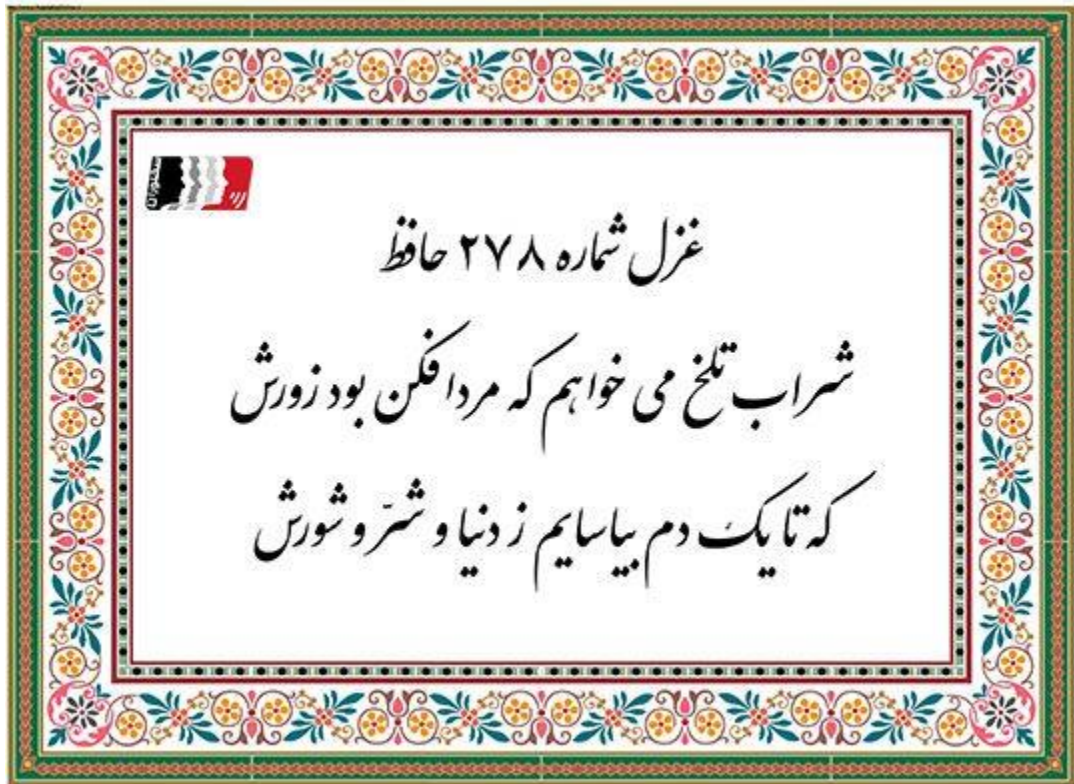
متن، معنی، شرح و تفسیر غزل شماره ۲۷۸ حافظ

شرابِ تلخِ می خواهم که مردافکن بود زورش
که تا یک دم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش

غزل ۲۷۸ حافظ با شراب تلخ می خواهم که مردافکن بود زورش آغاز می شود. وزن غزل شراب تلخ می خواهم ، مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (بهر هزج مثنی سالم) می باشد. در ادامه می توانید متن کامل غزل و همچنین معنی لغات و شرح و تفسیر ابیات را مشاهده کنید. در شرح و تفسیر از کتاب شرح سودی بوسنوی ، شرح حافظ دکتر خطیب رهبر، دکتر عبدالحسین جلالیان و شرح شوق دکتر حمیدیان بهره گرفته شده است.

آنچه در ادامه می خوانید:

- ۱- متن غزل
- ۲- شرح و تفسیر غزل
- ۳- معنی غزل و لغات



متن غزل ۲۷۸ حافظ

شرابِ تلخ می‌خواهم که مردافکن بود زورش
که تا یک دم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش

سیماطِ دهرِ دون پرور ندارد شهیدِ آسایش
مذاقِ حرص و آز، ای دل، بشو از تلخ و از شورش!

بیاور می، که نتوان شد ز مکرِ آسمان ایمن
به لعبِ زهره چنگی و مریخِ سلحشورش

گمندِ صیدِ بهرامی بیفکن، جامِ جم بردار!
که من پیمودم این صحرا، نه بهرام است و نه گورش

بیا تا در می صافیت رازِ دهر بگشایم
به شرطِ آن که ننمایی به کج طبعانِ دل کورش

نظر کردن به درویشان، منافی بزرگی نیست
سلیمان، با چنان حشمت، نظرها بود با مورش

کمانِ ابروی جانان نمی‌پیچد سر از حافظ
ولیکن خنده می‌آید، بدین بازوی بی زورش!

شرح و تفسیر غزل ۲۷۸ حافظ

شرابِ تلخ می‌خواهم که مردافکن بود زورش
که تا یک دم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش

اختلاف نسخ: در برخی نسخ به جای شراب تلخ، شرابی تلخ، شراب مست یا شرابی مست آمده است: شراب مست می‌خواهم که مردافکن بود زورش

شرابِ تلخ: کنایه از شراب کهنه که مزه تند و گس دارد

مردافکن: م‌ا ک [می مردافکن؛ باده قوی و گیرنده، که می خواره را مست کند و از پا درآورد

زور: اینجا کنایه از قدرت مست کنندگی شراب است

یک دم: ی / د [یک لحظه، یک نفس

بیاسایم: ی [آرام بگیرم، بخوابم، استراحت کنم

شر و شور: [ش ر] فتنه و غوغا. جنگ و ستیز. جار و جنجال

معنی بیت: شراب کهنه و گیرایی می خواهیم که چنان مستم کنم که روی پا بند نباشم تا بتوانم لحظه ای جار و جنجال و جنگ و ستیز این دنیا را فراموش کنم.

سِمَاطِ دَهْرِ دُونَ پَرُورِ نَدَارِدِ شَهْدِ آسَایشِ
مَذَاقِ حِرْصِ و آذ، ای دل، بِشُو از تَلَخِ و از شُورِش!

سِمَاط: [س] رسته. صف || اینجا به معنای سفره طعام و خوان نعمت است

دهر: [د] روزگار، زمانه، دنیا، گیتی

دهر دون پرور: [د ر پ و] روزگار سفله پرور

شهد: [ش] حلاوت، شیرینی

مذاق: [م] ذائقه. مزاج. طبع

حرص و آذ: [ح] ولع، طمع، زیاده جویی

تلخ: [ت] ناخوشایند؛ سخت: دوران تلخ

شور: آشوب. فتنه و فساد. شورش

معنی بیت: خوان نعمت و سفره رنگین این روزگار سفله پرور، خالی و تهی از حلاوت و شیرینی آسایش است. دلا، کام ولع و طمع از این دوران تلخ ناخوشایند پر از آشوب و فتنه و فساد بردار و انتظار خوبی و خوشی نداشته باش.

بیاور می، که نتوان شد ز مَکْرِ آسمان ایمن
به لَعْبِ زُهْرَةِ چَنگی و مَرِّیخِ سَلَحْشُورِشِ

مکر آسمان: [م ر] فریب فلک

ایمن: [م] تلفظ فارسی آمین عربی. در امن و در امان. محفوظ. مصون

لعب: [ل] بازی کردن. عبث. لهو

زهره چنگی: [ز ر] در عربی به آن ناهید می گویند و ستاره ای است که به خنیاگر فلک یا مطربه فلک مشهور است.

مریخ سلحشور: [م ر ی خ س ل] نام ستاره ُ فلک پنجم و آن را بهرام نیز گویند، منحوس و دال بر جنگ و خصومت و خونریزی و ظلم است

معنی بیت: اینکه روزگار مدتی بر وفق مرادت می چرخد تماما مکر و حيله است و بی اعتبار و بی فایده است. پس ای یار به جای دلخوش کردن به روزگار، نیکی و خوبی در حق دوستان را فراموش مکن.

کَمَنْدِ صیدِ بهرامی بیفکن، جامِ جم بردار! که من پیمودم این صحرا، نه بهرام است و نه گورش

کمند: [ک م] دام و طنابی که در جنگ بر گردن دشمن یا در شکار بر گردن حیوان می انداختند و او را به جانب خود می کشیدند

صید: [ص / ص] شکار، طعمه، نخجیر

بهرامی: [ب] منسوب به بهرام گور، پانزدهمین پادشاه ساسانی که به شکار گورخر شهرت داشت و در ادبیات داستانی او را پادشاهی دلیر، تیراندازی ماهر، عاشق پیشه و اهل بزم می دانند. بهرام به معنای زدن و کشتن و در کل یعنی کشته دشمن، ازدها کش و ازدهافکن. فردوسی در مورد مرگ او در بستر می گوید ولی نظامی بر آن است که او در بن غاری در پی گوری ناپدید شد: "نه که بهرام گور با ما نیست / گور بهرام نیز پیدا نیست" که شاید حافظ نظری به این بیت نظامی در مورد نامعلوم بودن گور بهرام داشته باشد.

کمند صید بهرامی: [ک م د ص د ب] اندیشه جهانگیری و پادشاهی

بیفکن: ایهام دارد هم به معنای رها کن و هم به معنای کمان رها کردن و تیرانداختن

جام جم: [م ج] در نظم و نثر پارسی بارها از جامی بنام «جام جهان نما» و اسامی دیگر «جام کیخسرو، جام جم، جام جمشید، جام گیتی نما، جام جهان بین، آئینه ُ سلیمان، آئینه ُ سکندر و غیره» یاد کرده اند و فرهنگ نویسان گفته اند: جامی بوده است که احوال خیر و شر عالم از آن معلوم میشد

پیمودن: ایهام دارم هم به معنای پیمودن و هم متناسب با جام شراب به معنای شراب نوشیدن

معنی بیت: اندیشه جهانگیری و پادشاهی بهرام گور را فراموش کن و دل از حُبّ جاه و مال دنیا، فارغ دار و سراغ جام جمشید را بگیر که به خیر و شر عالم معرفت پیدا کنی و احوال دنیا بر تو معلوم باشد

بیا تا در می صافیت رازِ دهر بگشایم
به شرطِ آن که نُنمایی به کجِ طَبَعانِ دِلْ کورَش

اختلاف نسخ: در برخی نسخ به جای بگشایم، بنمایم آمده است: بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم

می صاف: شراب زلال

کج طبعان: [ک ط] کج سرشت . کج نهاد . بد سلیقه . زشت پسند

دل کور: [د] کوردل . سیاه دل . مقابل روشن دل || بی ذوق . کودن . نادان

معنی بیت: بیا تا در جام زلال شراب که چون جام جم است راز و سر روزگار را نشانت دهم به شرط آنکه آن را با کج اندیشان نادان، در میان ننهی.

نظر کردن به درویشان، مُنافی بزرگی نیست
سلیمان، با چنان حِشْمَت، نظرها بود با مورَش

درویش: [د] تهیدست؛ بینوا؛ فقیر || آنکه به اندک مایه از مال دنیا قناعت می کند

منافی: [م] مخالف . مغایر . بر ضد

داستان مور و سلیمان: [س ل / ل] روزی سلیمان با لشکریانش، در حرکت بود تا به سرزمین مورچگان رسید. یکی از مورچگان به وحشت افتاد و ترسید که مورچگان زیردست و پای لشکر سلیمان لگدکوب شوند، لذا دستور داد که به لانه های خویش پناه ببرند. سلیمان ایستاد و به مورچه فرمود؛ ای مورچه مگر نمی دانی که من پیغمبر خدا هستم و به کسی ظلم و ستم نمی کنم؟ مورچه گفت؛ چرا! سلیمان فرمود؛ پس چرا مورچگان را از ستم من بیم دادی؟ مورچه گفت؛ ترسیدم آنها به حشمت و زینت تو نظر کرده و مفتون گردند و از ذکر خدا دور شوند!

حشمت: [ح م] شکوه . جاه و جلال . بزرگی . منزلت . اعتبار

معنی بیت: نگاه لطف و عنایت و تفقد به تهیدستان و فقیران مخالف و مغایر بزرگی و سروری نیست که سلیمان با همه جاه و جلال و حشمت و شکوهش به مورچگان عنایت و توجه داشت. مولانا هم بیتی با همین مضمون دارد که: آخر نه سلیمان هم بشنید غم موری؟ / آخر تو سلیمانی انگار که من مورم

کمان ابروی جانان نمی پیچد سر از حافظ
ولیکن خنده می آید، بدین بازوی بی زورش!

نمی پیچد سر: سرپیچی نمی کند، نافرمانی نمی کند

خنده بر بازوی بی زور: به نظر می رسد حافظ نظری به داستان سیاوش در شاهنامه داشته آنجا که در سرزمین توران، وقتی گرسیوز برادر افراسیاب از کشیدن کمان سیاوش ناتوان است، خود افراسیاب کمان را به دست می گیرد و گوشه کمان را زه می کند ولی او هم نمی تواند زه کمان را بکشد و با خنده به بازوی بی زورش می گوید جوانی کجایی که یادت به خیر.

ازو شاه بستد به زانو نشست
بمالید خانه کمان را به دست

به زه کرد و خندان چنین گفت شاه
که اینت کمانی چو باید به راه

مرا نیز گاه جوانی کمان
چنین بود و اکنون دگر شد زمان

معنی بیت: یار از حافظ روگردان نیست ولی از ضعف و ناتوانی حافظ در کشیدن کمان عشق و دلدادگی خنده اش می گیرد.

نویسنده: دکتر زند